

«آل» اوج تجلی فمینیسم در آثار ایل بررسی عوامل زن‌محوری در داستانک «آل» اثر محمد بهمن‌بیگی

دکتر نواز الله فرهادی *

استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، پردیس رجایی فارس، دانشگاه فرهنگیان ایران

چکیده

در پژوهش پیش‌رو، بررسی فمینیستی آل در دو بخش عمده انجام پذیرفته است: نخست، بررسی عوامل کلی و جهانی فمینیسم و تحلیل مصادیق مربوط به هر عامل؛ دوم، تحلیل جلوه‌های ویژه زن‌محوری و تبیین جنبه‌های متمایز آل از این دیدگاه. مجموع این بررسی‌ها ضمن پرده برداشتن از عوامل زیستی و فرهنگی، از جمله، ناآگاهی و خرافه‌پرستی، به‌عنوان اصلی‌ترین عامل تعمیق و تثبیت مردسالاری، درک عمیق نویسنده از مظلومیت‌های اجتماعی زنان و هم‌چنین موضع روشنگرانه و دفاع جسارت‌آمیز او از حقوق زنان را در برابر رسوبات فکری و فرهنگی مردسالاری ایل نشان می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان این اثر را مهمترین داستان فمینیستی بهمن‌بیگی و بالطبع «نقطه اوج زن‌محوری» در آثار داستانی ایل تلقی کرد.

کلیدواژه‌ها: جنبه‌های خاص زن‌محوری، فمینیسم، فرودستی زنان، مردسالاری.

۱. مقدمه

برتری مردان از آغاز تمدن بشر، محدودیتهای فراوانی را بر زنان تحمیل کرده که البته پیامدهای ناخوشایند آن متوجه کل جامعه (اعم از مرد و زن و خرد و کلان) بوده است. بدیهی است این مشکل فرهنگی- اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته و بویژه در مناطق ایلی و عشایری بنا به دلایلی چون سبک زندگی و محرومیت از آموزش و نبود آگاهی لازم از آزادی، برابری و دیگر جنبه‌های حقوق بشر، شدت و استمرار بیشتری یافته است.

محمد بهمن‌بیگی از یگانه شخصیت‌های برخاسته از ایل قشقایی است که در مشقات ایل زاده و با مشکلات آن بالیده است. وی با بهره‌گیری بهینه و هوشمندانه از حوادث و فرصتها، خود را به مراتبی از علم و آگاهی می‌رساند که بتواند ریشه مشکلات فرهنگی ایل از جمله محرومیت و مظلومیت زنان را بدرستی دریابد و برای حل آنها چاره‌اندیشی کند. نخستین و اساسی‌ترین اقدام او در این زمینه، پایه‌گذاری آموزش عشایر کشور برای زدودن اهریمن جهل و بیسوادی به عنوان منشأ مشکلات فرهنگی است که از دستاوردهای زن‌محورانه مهم و ملموس این «قیام مقدس»^۱ تربیت ۹۷۸ زن موفق در هنر معلمی (حدود ۱۱/۵ درصد معلمان تربیت یافته در دانشسرای عشایری) است^۲ که هم فرصت حضور زنان را در اجتماع فراهم آورد و هم با از بین بردن بیسوادی به‌عنوان ریشه اصلی سرکوب زنان، نگرش ایل را نسبت به زن دگرگون ساخت؛ این در حالی بود که ابتدا «مردم ایل به سواد بچه‌های خود علاقه داشتند ولی فقط پسرها را بچه‌های خود می‌شمرند و دخترها را به مدرسه نمی‌فرستادند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۷۳). او با لطایف‌الحیل از جمله، فرستادن دختر خود به دانشسرای عشایری و ترغیب کلاتران و کدخدایان به این کار، سرانجام به چنین دستاورد خجسته و تابوشکنی عظیم تاریخی دست می‌یابد.

بهمن‌بیگی وقتی از فعالیتهای اجرایی فرهنگی (مدیر کلی تعلیمات عشایر) بازنشسته می‌شود بر نویسندگی (فعالیتهای قلمی فرهنگی) تمرکز می‌یابد و رسالت روشنگری در ایل و خدمات فرهنگی خود را به هم‌میهنان محروم با این رویکرد تازه استمرار می‌بخشد؛ بدین ترتیب او در دوره دوم زندگیش در نقش نویسنده‌ای توانا ظاهر می‌شود که برترین مکتوبات ایلی را به لحاظ کمی، محتوا و سبک نویسندگی پدید می‌آورد. در

واقع چاپ و انتشار خاطرات و داستانهای متعدد از جمله آل به شیوه «داستانهای واقعی» «آنتوان خچوف، بالزاک، تولستوی و...» ادامه همان راهی بود که بهمن بیگی برای اصلاح اجتماعی و فرهنگی ایلها، عشایر، طبقات محروم و مهار آسیب‌ها و مصیبت‌های ناشی از بیسوادی و ناآگاهی به تأسیس و گسترش تعلیمات عشایر اقدام کرد.

داستانهای واقعی محمد بهمن بیگی، واگویه واقعیات زندگی است و هر کدام به بخشی از مسائل فکری و فرهنگی ایل اختصاص دارد و گوشه‌هایی از مشکلات اجتماعی و آسیب‌های برآمده از اندیشه‌های ناصواب، باورهای ناسزا و عاداتهای ناروا را به منظور محکوم و تخطئه کردن آنها برملا می‌سازد. داستان کوتاه آل، دومین داستان از مجموعه «بخارای من ایل من» مصداق بارز و نمونه موفقی از داستانهای واقعی است که «خرافات، قراردادهای، و اعتقادات واهی را برملا می‌کند و تصورات و اوهام نادرست و زیان‌آوری را مورد حمله قرار می‌دهد که در پشت عادات و سنتها و اوضاع و احوال اجتماعی نهفته است (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۹۸). نویسنده در این داستان، تصویری دقیق و واقعی از احوال ناخوش زنان و دختران در جامعه مردسالار ایل ارائه می‌کند و حداکثر محرومیتها و مظلومیت‌های زنان را در حداقل الفاظ، تجسم و عینیت می‌بخشد.

این داستان، که به لحاظ موضوع و کیفیت طرح و خلق روایت در میان آثار گونه‌گون ایل نمونه و ماندنی ندارد از جهات مختلف بویژه با رویکرد فمینیستی، شایسته بررسی و شناسایی است تا از رهگذر این بررسیها میزان موفقیت نویسنده در بازتاب اصول کلی و جلوه‌های جهانی فمینیسم و همچنین جنبه‌های ویژه و برجستگی‌های خاص زن‌محوری در این اثر نمایان شود.

پیشینه پژوهش: جایگاه ادبی بهمن بیگی تحت الشعاع مقام اجرایی و منصب مدیرکلی وی قرار گرفته و تقریباً از دید پژوهندگان پنهان مانده است. آن‌گونه که در توصیف و تعریف فعالیت‌های اجرایی و نظام موفق آموزش عشایر کشور - که او مدیر مؤسس آن بود - افراد زیادی از ظن خود مطلبها نوشته و بسته به وسع علمی و آگاهی خویش نکته‌ها نگاشته‌اند. در مورد شخصیت ادبی وی به‌عنوان برجسته‌ترین داستان‌نویس ایل قشقایی بجز نگارش چند پایان‌نامه در مقطع ارشد از جمله:

«تحلیل سبک و عناصر داستانی و درونمایه‌های آثار بهمن بیگی» نگارش ستار محمدی، راهنما: کاووس حسینی، دانشگاه شیراز، و «تحلیل اجتماعی آثار بهمن بیگی»

نگارش زینب رضایی، راهنما: نواز الله فرهادی، دانشگاه آزاد اسلامی جهرم، بهمن ماه ۹۱)، تحقیقات جدی و معتبر دیگری انجام نشده است.

برخلاف داستان آل، که هیچ پژوهشی در مورد آن صورت نگرفته است در زمینه زن‌محوری و فمینیسم، آثار فراوانی از پژوهندگان ایرانی و غیرایرانی وجود دارد که تقریباً تمام پیش‌نیازهای پژوهشگران را در نقد و بررسی آثار بر مبنای نظریه‌های فمینیستی تأمین می‌کند. بسیاری از کتابهای مبنایی فمینیسم، مانند «جنس دوم» اثر سیمون دوبوار، ترجمه قاسم صنعوی. «زن در تکاپو» نوشته شیلا روباتام، ترجمه حشمت‌الله صباغی. «چیستی فمینیسم» از کرین بیسلی و ترجمه محمدرضا زمردی و آثار ویرجینیا وولف - که نام بردن از آنها (بویژه مقالات) به درازا می‌انجامد - به فارسی ترجمه شده است؛ هم‌چنین کتاب «از بینش تا نظریه اجتماعی (تاریخ دو قرن فمینیسم)» اثر حمیرا مشیرزاده در معرفی تاریخچه و آثار فمینیسم حاوی مطالب مفیدی است و مقاله «نگاهی به کاربرد نقد زن‌محور در پژوهش‌های ادبی» نوشته «نرگس باقری»، که در شماره ۴۸ فصلنامه پژوهش‌های ادبی، تابستان ۹۴ انتشار یافته است، اطلاعات پربهایی در مورد پژوهش‌های زن‌محورانه از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۹۱ در دسترس خوانندگان و پژوهندگان می‌گذارد.

علاوه بر این آثار و ده‌ها مورد مشابه دیگر، مقالات تحقیقی بسیاری هم در نشریات معتبر دانشگاهی چاپ و منتشر شده است که به نقد موردی آثار ایرانی و خارجی و بعضاً تطبیق و مقایسه آثار از منظر فمینیستی اختصاص دارد؛ از جمله، مقاله «تحلیل گفتمان جایگاه زن در ضرب‌المثل‌های ترکی»، پژوهش «زهره عزتی و دیگران»، (چاپ شده در ش ۱۹ مجله ادب عامه) که به‌عنوان تنها پژوهش فمینیستی انجام شده درباره زبان و فرهنگ ایل قشقایی از هر دو جنبه (فمینیسم و فرهنگ ایل) شایسته توجه است. اغلب این آثار به‌عنوان پله‌های پیشین این پژوهش در تعیین مبانی نظری و تحلیل داده‌ها و شواهد متن روایت آل، محل توجه بوده و مورد بهره‌برداری الگویی قرار گرفته است.

روش‌شناسی و چهارچوب نظری پژوهش: هم‌چنانکه برای مردسالاری نمی‌توان محدوده تاریخی و جغرافیایی و ویژگیهای خدشه‌ناپذیر در نظر گرفت، زن‌محوری نیز به‌عنوان واکنشی به فرهنگ مردم‌محوری در زمان و مکانی ثابت و عوامل دقیق جای -

نمی‌گیرد. این خود از مهمترین عواملی است که بروز تشتت آرا و ناهمسانی نظریه-پردازیه‌ها را در این زمینه باعث می‌شود.

با وجود تنوع نحله‌ها و نظریه‌ها در پویش اجتماعی فمینیستی، پرداختن به حقوق زنان و سختی‌ها و ستمهایی که صرفاً به دلیل «زن‌بودن» در طول تاریخ متوجه آنان گردیده به‌عنوان موضوع محوری، اشتراکاتی در گرایشهای هنری و نقد زن‌محورانه سبب شده که از میان آنها، دو گرایش در حوزه نقد فمینیستی از همه مهمتر و رایجتر است: یکی، گرایشی است که به بررسی آثار زنان نویسنده (یا شاعر) از نظر سیاق نوشتاری و مختصات زبانی می‌پردازد. بنیانگذاران و طرفداران این گرایش، مانند «الن سیسکو، لوسه‌ایرلگاری، پاتریشامییراسپکس و...» بنابه اعتقادی که به موجودیت و استقلال زنانه‌نویسی دارند، تلاش می‌کنند با ارائه الگوهای فرهنگی، زبان‌شناختی، زیست‌شناختی و روانشناختی (ر.ش: قاسم‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۸۹) برای نوشتار زنانه، چهارچوبی متمایز و مستقل از نوشته‌های مردان فراهم‌کنند و عقیده خود را مبنی بر برابری جایگاه زنانه‌نویسی با نوشتار مردانه در تاریخ ادبی جهان، تبیین و تثبیت کنند. بنابراین نقد فمینیستی با این شیوه اولاً بر آثار زنان نویسنده و گوینده متمرکز است. ثانیاً در آثار مورد نقد به موضوع زنانگی زبان و عناصر مرتبط با آن، همچون لحن، صور خیال و... تکیه می‌کند.

گرایش دیگر به نقد تصویر، جایگاه و شخصیت زنان در آثار ادبی می‌پردازد. در این گرایش عوامل نبود زنان یا نقش حاشیه‌ای آنان به‌عنوان تابعی از نقش‌آفرینی مردان در آثار نویسندگان مرد، بررسی و تحلیل می‌شود. البته این گرایش، مختص بررسی آثار مردان نیست و آثار زنان نیز در آن به دو روش نقد و تحلیل می‌شود: نخست، نقد آثار زنانی که منفعلانه مغلوب جو مردسالاری بوده و از سنت مردانه‌نویسی الگو گرفته‌اند به همان شیوه پیشگفته که آثار مردمدارانه مردان بررسی می‌شود. دوم، تحلیل به‌چالش‌کشیده شدن اندیشه مردسالاری و بازتاب عوامل فمینیستی در آثار آن دسته از زنان نویسنده‌ای که متفاوت از جریان غالب مردسالاری می‌اندیشند و با سبکی متمایز از مردان می‌نویسند.^۳

آل بهمن‌بیگی طبیعتاً به دلیل مرد بودن نویسنده در چهارچوب گرایش دوم، نقد و بررسی می‌شود؛ اما با نقدهای رایج آثار مردان در این گرایش فمینیستی تفاوت اساسی

دارد؛ زیرا: در این چهارچوب غالباً آثار مردان با این پیشفرض بررسی می‌شود که این نویسندگان نسبت به زن، نگاهی سنتی مبتنی بر نظام مردسالار و ماقبل روشنگری دارند؛ ولی داستان آل، یک اثر فمینیستی تمام عیار و با «چشم‌اندازی منطبق است که در پی رفع [از بین بردن] فرودستی، ستم، نابرابری و بی‌عدالتی‌هایی است که زنان از آنها رنج می‌برند» (بیسلی، ۱۳۸۵: ۲۰). موضوع محوری و محتوای زن‌محورانه آل، تلاش موفق بهمن‌بیگی در بیان احساسات و تجربیات زنان ایل، تمسخر تابوشکنانه مردسالاری و موضع‌گیریهای فمینیستی پیدا و پنهان او در خلال روایت از این داستان، روایتی کاملاً فمینیستی می‌سازد و آن را در زمره معدود مردنوشته‌های زن‌مدارانه و همسو با ارزشها و دیدگاه‌های زنان قرار می‌دهد که با آثار مردانه و غالبی سنخیتی ندارد که به بازتولید نظام مردسالار و انزوای بیش از پیش زنان دامن می‌زنند. بنابراین نقد آل نه از نوع نقد این قبیل آثار مردسالارانه که به روشی مبتنی بر نقد متن‌محور و محتوانگر (مورد اشاره در انتهای این گرایش) بر آثاری خواهد بود که با تکیه بر عوامل فمینیستی و شیوه‌های گوناگون، اندیشه‌های مردسالاری را به چالش می‌کشند؛ از این رو در این نوشتار، ابتدا مهمترین عوامل نقد فمینیستی و پرکاربردترین آنها در داستان آل بررسی، و شواهد آن بازنمایی می‌شود. این عوامل عمدتاً به این قرار است:

مردسالاری^۴: «فرهنگی است که مردان را از طریق حمایت از نقشهای جنسی سنتی برتری می‌بخشد... و زنان را به صورت موجوداتی احساساتی، غیر منطقی، ضعیف و فرمانبردار [جلوه می‌دهد]» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

فرودستی زنان^۵: جوامع بشری متشکل از دو جنس انسانی زن و مرد است. بدیهی است وقتی مردان با معیار جنسیت، سروری یابند، زنان زیردست می‌شوند. بنابراین فرودستی زنان روی دیگر سکه مردسالاری و نمود و مفهومی از فرادستی مردان است. معادل بودن فرودستی زنان با فرادستی مردان را آبرامز چنین بیان می‌کند: «تمدن به‌طور غالب پدرسالار است و در جهتی هدایت می‌شود که زنان را در امور خانواده، فعالیت‌های دینی، اقتصادی، اجتماعی، قانونی و هنری زیردست نگه دارد» (سلدون و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۸۵).

پریشانی و آزرده‌جانی زنان^۶: منظور از این عامل، پیامدهای منفی مردسالاری بر ذهن و فکر و روح زنان است. دیرینگی و استمرار نظام مردسالاری، حتی زنان را هم به

پذیرش این نظام و تسلیم در برابر آن وامی دارد. «جوامع مختلف بویژه جامعه غرب، پدرسالار و مردمحور است و زنان را طوری تربیت کرده است که این پدرسالاری را باور داشته باشند» (داد، ۱۳۸۵: ۴۸۵).

تبعیض علیه زنان^۷: سنت دیرینه فرادستی مردان و فرودستی زنان، که معیاری جز جنسیت ندارد، منشأ بسیاری از نابرابریها، ناداوریهها برضد زنان بوده و ستمها و سرکوبهای بسیاری را متوجه آنان کرده است؛ از این رو، «برابری زن و مرد» از اهداف بنیادین و اصول اولیه فمینیستی به شمار می رود که در آثار کسانی چون «آندره میشل، جگرآسیسون، وولف و...» بارها از آن سخن رفته است (همچنین ر.ش: حسنی فرد، ۱۳۷۹: ۱۷۹ و زرشناس، ۱۳۸۲: ۵۶).

تحقیر کلامی زنان^۸: دیرینگی مردسالاری و استمرار آن در طول تاریخ بر اثر عوامل مختلف فرهنگی، اقتصادی و زیست‌شناختی، رفته‌رفته باعث شده است که تلقی ناتوانی و فرودستی زنان به‌عنوان باوری درونی و اعتقاد موروثی از ذهن افراد به زبانشان راه یابد و در قالب عبارتهای خاص و مثلتهای تحقیرآمیز در جامعه جاری شود. توهم «ناقص‌العقل بودن زنان» و تأکید بر ضعف و ناتوانی آنان در ضرب‌المثلها و تعارفات روزمره از نهادینه شدن این باورها حکایت دارد (ر.ش. عزتی و همکاران، ۱۳۹۷/استوار، ۱۳۹۲).

ابزارانگاری زنان^۹: در نظام مردسالار، زنان نه تنها به جایگاه «جنس دوم» بلکه به مرتبه نازل «شی‌شدن» و ابزاری تأمین نیازهای مادی و معنوی، جسمی و روحی مردان، تنزل می‌یابند. آسیبهای نگاه ابزاری به زنان، زمانی جدی و جبران‌ناپذیر می‌شود که این بینش ضدزن و غیرانسانی، مانند دیگر پیامدهای فکری و فرهنگی مردسالاری در خود زنان به باور بدل شود و با تلقین «شی‌شدگی» دیگر اراده و اعتماد به‌نفسی برای احیای اصالت انسانی و احقاق حقوق خویش نداشته باشند. برخی از طرفداران اصالت زن، رهایی از این‌گونه تلقینات را به‌تنهایی برای براندازی نظام نهادینه‌شده مردسالاری بسنده می‌دانند که از خطیر بودن این نکته حکایت دارد: «زنان اگر از پیله شی‌شدگی بیرون بیایند، می‌توانند نظام مردسالار را براندازند» (سلدون و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۶۱).

پس از بررسی این عوامل کلی و فراگیر، در داستان آل، جلوه‌های ویژه و جنبه‌های تازه زن‌محوری در زبان روایت و فنون داستان‌نویسی آن تحلیل و بررسی می‌شود.



۲. عوامل فمینیسم در «آل»

مهمترین عامل فمینیسم، پرده برداشتن از نظام پدرسالار و نمایاندن نشانه‌های مردسالاری در آثار و جوامع مورد نظر است. دیگر خطوط و عواملی که منتقدان و نظریه پردازان در این زمینه مطرح کرده‌اند (مانند فرودستی زنان، تبعیض جنسیتی و...) از آثار و نتایج مردسالاری نظام‌مند و نهادینه شده است که در واقع ذیل این اصل کلی قرار می‌گیرد؛ اما در اینجا بر سنت معمول، پس از بیان اصل «مردسالاری» دیگر عوامل در بندهای جداگانه بررسی می‌شود.

۱-۲ مردسالاری و فرودستی زنان

با تکیه بر اصطلاح «مردسالاری» و تعاریف آن، باید گفت مردسالاری همزاد تمدن بشر است و همزمان با شکل‌گیری اجتماعات آغازین انسانی روی زمین، بنا به دلایل مختلف زیست‌شناختی، نیازها و سبک زندگی در این اجتماعات پدید می‌آید و هماهنگ با گسترش تدریجی جماعات و تمدنها در اثر عوامل آیینی، باورها و دیگر مسائل فرهنگی و اجتماعی رو به تعمیق و توسعه می‌نهد؛ از همین رو برخی برآنند که مبارزه با این مشکل، از همان ابتدا بدون برخورداری از نظام یافتگی فمینیسم متأخر در جریان بوده- است (ر.ش. روباتام، ۱۳۸۷: ۷).

ایرانیان هم از این قاعده مستثنا نبوده و از آسیبهای فرهنگواره پدرسالاری مصون نمانده‌اند. مشکل اجتماعی مردسالاری در گوشه گوشه این سرزمین کهن و پهناور بویژه در میان شهروندان ایلی و عشیره‌ای، نمودی آشکار دارد. متن داستان آل، سراسر مردسالاری رادیکال رایج در جامعه مورد نظر را بیان می‌کند و جمله به جمله آن شاهدی بر ساری و جاری بودن این مشکل فرهنگی در ذهن و زندگی اهالی ایل، اعم از مرد و زن و پیر و جوان است؛ از جمله:

تمام ارکان وجودش زیر این بار گران به لرزه افتاده بود. چاره کارش فقط پسر بود. سند براتش فقط پسر بود. دردش را جز پسر درمان دیگری نبود. مادران دیگر همسایگان و خویشاوندان همه پسر داشتند. همه چتر حمایت پسر بر سر داشتند. زلیخا تماشاگر پسران دیگران بود. دست به تفنگ می‌بردند؛ به شکار می‌رفتند؛ کشتی می‌گرفتند و زلیخا با اندوه و حسرت تماشاگر بیقرار این صحنه‌های

دلایلی و آرزوانگیز می‌شد ... و در آرزوی پسر آه می‌کشید؛ پسری که در این بازیها، خودنماییها و زورآزماییها شرکت کند (بهمن بیگی، ۱۳۶۹: ۲۸).

فراَدستی مردان دقیقاً و الزاماً به معنی فرودستی زنان است؛ همانند دو کفه ترازو که بر آمدن یکی، فروافتادن دیگری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بنابراین هر شاهد و مصداقی که بر مردسالاری دال باشد، لزوماً بر فرودستی زنان هم دلالت دارد. از این رو در روایت آل، فرودستی زنان، همانند فراَدستی مردان با تمامی متن و عناصر روایت درآمیخته است و در اغلب موارد با صراحت از آن سخن به میان می‌آید؛ هم‌چنانکه آه و آزمندی و آرزومندی زلیخا برای پسرای، معلول مردمحوری و فراَدستی مردان در فرهنگ ایل است. احساس شرم و ننگ وی از دخترزایی خود نیز از نشانه‌های بارز فرودستی و کم‌ارزشی زنان و دختران در آن اجتماع مردمدار است: «زلیخا می‌ترسد باز به جای پسر، دختر بیاورد و بار دیگر نزد سر و همسر، ننگین و شرمنده شود» (بهمن بیگی، ۱۳۶۹: ۲۶).

با آنکه او هفت‌دختر بی‌نقص و زیبا به دنیا آورده بود که حتی در کار «کشت و برداشت» هم در خدمت خانواده و جامعه بودند، باز هم به خاطر دخترزایی سرافکننده و خجل و «در میان زنها و مادرها انگشت‌نما بود» (همان: ۲۷).

این مادر مقاوم و دختران ارزشمند او در فرهنگ مردسالار ایل، باید در انتظار کودکی باشند که تنها به دلیل «نر» و پسر بودنش «جوان و پهلوان شود و پشتیبان آنان گردد» (همان: ۲۹). همان‌گونه که «مادران دیگر همسایگان و خویشاوندان همه چتر حمایت پسر برداشتند» (همان: ۲۸)، «قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی پسر» تصویری روشن و ملموس از بالاسری مردان و پسران و زیردستی مادران و دختران را مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد.

دلیل عمده و اساسی فراَدستی مردان و فرودستی زنان ایل را می‌توان در سبک زندگی ایلی و عشیره‌ای جست‌وجو کرد. زندگی ایلی را از جهاتی می‌توان در ردیف زندگیهای بدوی قرار داد که به بادیه‌نشینی اعراب شباهت زیادی دارد. در این نوع زندگی کوچ، دامداری و کشاورزی سنتی، نبود امکانات رفاهی و... تکیه بر کار دستی و نیروی جسمانی را اقتضا می‌کند؛ در نتیجه، برتری بدنی مردان، کارآمدی بیشتری پیدا می‌کند و سروری و سالاری آنها را باعث می‌شود. متناسب با فراَدستی برآمده از برتری جسمانی مردان، زنان و توانمندیهای ظریف و درونی آنان، نه تنها نادیده گرفته می‌شود

و ناکارآمد و مزاحم تلقی می‌شوند که دخترداری، مایه ننگ و شرمساری والدین بویژه مادران دخترزا می‌گردد.

در داستانک آل، فخرفروشی مادران و خواهران به «چتر حمایتی پسر و برادر» در مقابل عار و ننگ دخترزایانی چون «زلیخا»، یادآور تفاخر شاعران تازی به برتری نژادی و جنگندگی مردان قوم و قبیله خویش است که در ملتها و ملیت‌هایی با پیشینه تمدنی بیشتر و دیرینگی فرهنگی بیشتر در برهه‌ای از تاریخ به صورت حماسه‌سرایهای ملی نمود یافته است و برخی از اندیشمندان، آن را معادل عصر طفولیت فکری و فرهنگی ملتها دانسته‌اند (ر.ش: شفیع‌کدکنی، ۱۳۵۲: ۱۰۵).

بدیهی است این طفولیت و بدوی‌گونگی جامعه ایلی با آن بلوغ فکری و علمی که شناختی نسبی از انسان و نیازهای آفاقی و انفسی او به دست دهد، فاصله زیادی دارد؛ از این رو اندیشه و احساسات جامعه از سطح نیازهای اولیه - که براساس هرم نیازمندیهای مازلو شامل آب و غذا و دیگر نیازهای اولیه و جسمانی است (ر.ش: مازلو، ۱۳۶۷: ۶۳)، فراتر نمی‌رود و نیاز به هنر و عواطف مادرانه و نقش لطافت و ظرافتهای ذاتی زنان در گرمی کانون خانه و تربیت صحیح فرزندان و... گویی به مخیله اهالی ایل راهی ندارد. در یکی دو موردی هم که هنگام روایت به موجودیت زنان و دختران اشاره‌ای می‌شود بر کار دستی و همکاری آنان در کشتزار مبتنی است یا از ظواهر آنان به عنوان ابزار و معیار تعیین نرخ شیربها سخن می‌رود.

دوری از آبادی و نبود امکانات برای برطرف کردن نیازهای ثانویه از جمله کسب دانش و آگاهی در کنار وضع خاص زندگی ایلی مانند قاب قوسینی است که از به هم پیوستن آنها، دایره ناصواب مردسالاری و باورهای طنزآمیز خرافی ممتد و مستمر می‌شود. اشاره «فرداستانی» بهمن‌بیگی به «مدارس عشایری» - که خود بنیانگذار آن بود - به عنوان نماد علم‌آموزی و آگاهی‌بخشی و تنها راه‌هایی از چنگال بیرحم اهریمن جهل و «آل» نادانی بر همین اساس صورت می‌گیرد.

۲-۲ پریشانی و آزرده‌جانی زنان

پیشتر اشاره شد که استمرار مردسالاری رفته‌رفته به عادی شدن نظام سلطه مردان و باورمندی زنان به فرودستی خویش می‌انجامد؛ نتیجه چنین تسلیم و پذیرشی به شکلهای گونه‌گون همچون انفعال، از دست رفتن اعتماد به نفس، پریشانی و آشفته‌حالی

«آل» اوج تجلی فمینیسم در آثار ایل

و... نمود می‌یابد؛ هم‌چنانکه ویرجینیا وولف^{۱۰} وابسته بودن زن به مرد را عامل از رفتن اعتماد به نفس در زنان می‌داند (ر.ش: آبرامز، ۱۹۹۹: ۲۳۴).

این موضوع در آل به صورت پریشانی، انتظار، نگرانی و بیم شدید «زلیخا» (شخصیت اصلی داستان) و *انفعال*، صبر و سکوت او در برابر اوضاع و نامالایمات برآمده از مردسالاری جامعه (ایل) به‌طور واضح و اثرگذار بیان شده است.

پریشانی و انتظار: «از همه اعضای خانواده پریشانتر، زلیخا بود. او در انتظار نوزاد بود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۵).

این همه انتظار همراه با پریشانی در اثر عاملی نه چندان مهم (انتظار نوزاد پسر و نگرانی از تولد دختری دیگر) بیان طنزآمیزی از ناآگاهی اعضای خانواده «صفر» و در مقیاسی بزرگتر، کل اهالی ایل است. هم‌چنین پریشانی بیشتر «زلیخا» اولاً: شدت ناآگاهی زنان ایل را، بنا به دلایل و محدودیتهای گوناگون، بیان می‌کند. ثانیاً: نشان می‌دهد که پیکان تیز ملامتها و سرزنش‌های دخترزایی، صرفاً زنان ایل را نشانه گرفته است. ثالثاً: نشانگر این است که زنان ایل، خود نیز به فرودستی خویش در برابر مردسالاری ناشی از ناآگاهی باور دارند و پیامدهای آن را پذیرفته‌اند؛ از همین رو به جای رد و نقد این وضعیت، واکنشی جز انتظار منفعلانه و پریشان‌ساز در برابر این مشکلات از خود نشان نمی‌دهند.

ترس و اضطراب: «زلیخا از درد زایمان نمی‌ترسید... از جن آل، که با جگر زن زانو تغذیه می‌کرد، نمی‌ترسید؛ از پنجه خونین مرگ و چنگال بیرحم اجل می‌ترسید. ترس بزرگتری داشت؛ ترسی سهمگین و کشنده‌تر از همه ترسها» (همان: ۲۵).

شواهدی از این دست که بر ترس و اضطراب مادران و دختران ایل دلالت دارد، شدت مردسالاری و حدت فرودستی زنان را در جامعه ایلی نشان می‌دهد و آشکارا بیان می‌کند که برای زنان ایل، «آلی» وحشتناکتر از مردسالاری جاهلانه و دیوی سهمناکتر و کشنده‌تر از پیامدهای دخترزایی وجود ندارد.

صبر و سکوت سخت و جانکاه: «زلیخا بارها این عبارت تلخ را از زبان شوهرش شنیده بود و خون دل خورده بود... طعنه‌ها طنزها و ملامتها و شماتتها همه رو به سوی او داشتند. زلیخا دندان روی جگر می‌گذاشت و این شکنجه عظیم را به دشواری تحمل می‌کرد» (همان: ۲۷).



صبر و سکوت، بیش از دیگر حالات روحی زنان، تسلیم آنان را در برابر مردسالاری و پذیرش فرودستی خویش نشان می‌دهد. نکته قابل توجه در این قبیل شواهد این است که صبر جانکاه زنان در برابر مصیبت‌های مردسالاری بر خلاف حالات پیشگفته، ناظر بر نوعی دوران‌دیشی محافظه‌کارانه و عقلانیت درجه دوم، مبنی بر حفظ بنیان خانواده است؛ به عبارت دیگر در جامعه‌ای که زنان، فاقد آگاهی و توانمندی لازم برای برهم‌زدن بنیان مردسالاری هستند، ناگزیر با صبر و سکوت در برابر بخشی از ناملایمات مردمداری ایل، مانع از بروز مصیبت‌های دیگر مردمحوری، مانند طلاق، تجدیدفراش همسر و مصیبت مجسمی به نام «هو» و... باشند.

درد و شرم و سرافکنندگی: «زلیخا گرفتار درد و داغ بی‌پسری بود؛ خجل و سردرگریان بود. دختران زلیخا هم شریک درد مادرشان بودند. آنان نیز با امید و اضطراب در انتظار نوزاد بودند؛ در آرزوی برادر لحظه‌شماری می‌کردند» (همان: ۲۹).

زنان در جامعه مردسالار، گرفتار درد و شرم و مشکلات و مصائب هستند که در پیدایش اولیه آنها هیچ گناه و قصوری نداشته‌اند؛ اما در استمرار آن می‌توانند شریک جرم مردان به‌شمار روند. در این شاهد، بیگناهی زنان در شرمندگی و سرافکنندگی ناشی از مردسالاری ایل با بیان شراکت دختران زلیخا در داغ درماندگی و درد شرمندگی مادر بخوبی برجسته شده است: در جامعه مردسالار ایل، دختران هم در گناه دخترزایی مادرشان متهمند؛ این دختران هم درد مادر را دارند و هم درد خود را که با تولد و جنسیت‌شان، باعث و بانی مصائب مادر شده‌اند؛ از این‌رو از هستی خود بیزار می‌شوند و از زندگی خویش چیزی جز حسرت و پشیمانی و احساس سربار بودن، نصیبی ندارند؛ یعنی در بیگناهی محض، بدترین شکنجه و مجازات را پیوسته متحمل می‌شوند. عمق و ابعاد پریشان‌حالی و آزرده‌دلی زنان در اجتماع مردسالار ایل را در این عبارات پر احساس می‌توان دریافت: «زلیخا آسوده شد؛ از چنگ بیداریهای پر دلهره؛ از چنگ خوابهای بی‌سروته؛ از چنگ اثردهایی که می‌بلعیدند؛ گرگهایی که می‌دریدند؛ سیل‌هایی که ویران می‌کردند، آسوده شد» (همان: ۳۳).

هیچیک از زنان در چنین اجتماع مردمحوری از آزرده‌حالی و رنجیده‌جانی‌های یاد شده در امان نیستند. بجز آن دسته از زنان که بر اثر شداید مردمحوری به درجه‌ای از خودباختگی رسیده باشند که برآوردن انتظارات جامعه مردسالار را اصل و ارزش

می‌دانند؛ از همین رو درد و داغ و مصایب مردسالاری را کمتر احساس می‌کنند (مانند دیگر مادران پسرزای ایل). این مادران آن قسم از شخصیت‌های کلیشه‌ای در آثار مردمدارانه را نمایندگی می‌کنند که برآوردن امیال و آرزوهای مردانه را تکلیف خود می‌دانند (رش: تانگ، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

۲-۳ تبعیض علیه زنان

ذات و مقتضای فرادستی مردان و فرودستی زنان، تبعیض و نابرابری است. «بنوات‌گرو» ناحقی‌های ناشی از این امر و مظلومیت‌های فراتاریخی زنان را از رهگذر آن این‌گونه بیان می‌کند: «زن بر اثر این فرودستی ارثی، فراگیر و جهان‌گستر از زندگی بهره‌ای جز خدمت به مرد، دوست داشتن او، تأمین بقای خاندان وی، اختیار کردن سکوت و فرمانبری [نداشته‌است]» (گرو، ۱۳۸۷: ۱۱).

این سخن گرو از میان اظهارنظرهای بسیار پژوهندگان و منتقدان فمینیست با فرهنگ پدرسالار ایلی و عشیره‌ای انطباق قابل توجهی دارد که بهمن‌بیگی تلاش می‌کند گوشه‌های از آن را در «آل» مجسم و منعکس کند. او -که دانش‌آموخته رشته حقوق از دانشگاه تهران است- بیان تبعیض علیه زنان ایل، با بهره‌گیری از شواهدی نمادین بر سه محور کلی حقوق، تکالیف و داوریه‌ها متمرکز می‌کند.

۱۴۱



فصلنامه پژوهش‌های ادبی سال ۱۶، شماره ۶۳، بهار ۱۳۹۸

«ایل به دختر ارث نمی‌داد؛ جهیزیه و مهریه نمی‌داد؛ او را بر سر سفره مرد نمی‌نشاند. دختر را به مدرسه‌ها که تازه باز شده بود نمی‌فرستاد. خواهر را با برادر برابر نمی‌دانست» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۶)؛ این در حالی است که پسران «به مدرسه عشایری می‌رفتند؛ شعر می‌خواندند؛ نمایش می‌دادند و در بازیهای دسته‌جمعی شرکت می‌کردند» (همان: ۲۸).

دختران پایه‌پای مادران علاوه بر کارهای پرمشغله و پرمسئولیت منزل از جمله شست‌وشو، پخت‌وپز و... آوردن آب از چشمه‌ها و چاه‌های دوردست و جمع کردن هیزم را نیز بر عهده داشتند؛^{۱۱} حتی در امر کشاورزی نیز می‌بایست پدر خانواده را یاری کنند: «همسرش... با کمک زلیخا و دخترها کشت و برداشت مختصری می‌کرد و چرخه زندگی را می‌چرخاند» (همان: ۲۷) در حالی که مهمترین کار پسرها این بود که «...شکار می‌رفتند، کشتی می‌گرفتند، فلاخن می‌انداختند» (همان: ۲۸).

با توجه به این شواهد، تقریباً همه امتیازات و حقوق از آن مردان و پسران، و همه وظایف سخت و مسئولیتهای سنگین بر عهده زنان و دختران ایل است. کسانی مانند بهمن‌بیگی که در ایل زاده و زیسته‌اند، خوب می‌دانند که نبود کمترین تناسب میان وظایف و حقوق زنان و مردان ایل، که در این شواهد منعکس شده، نه صرفاً اغراقی هنرمندانه، که واقعیت محض در جامعه مردسالار ایل است که با این سادگی و صراحت بیان شده است.

در مورد نداشتن پسر و به اصطلاح «کور بودن اجاق خانواده» نگاه‌های مقصریاب و داوریه‌ها به‌طور شگفت‌انگیزی غیرمنطقی و تبعض‌آمیز است:

صفدر شریک جرمش بود؛ ولی او پدر بود؛ گناهِش بخشودنی بود. دوش ناتوان زلیخا برای بار گناه مناسبتر و سزاوارتر بود. او زن بود؛ مادر بود؛ گناهِش غیرقابل بخشایش بود. طعنه‌ها و طنزها، ملامتها و شماتتها همه رو به سوی او داشتند (همان: ۲۸).

در این زمینه، دو نکته شایسته شرح است: یکی اینکه موضوع مورد داوری (دخترزایی) از بیخ و بن فاقد وجاهت علمی و حقوقی و برآمده از نگاه نابخردانه و تبعیض‌آمیز جنسی است که شدت مردمحوری و زن‌ستیزی را در سنت ایلی حکایت می‌کند. دوم، داورهای زنان و مردان درباره این موضوع موهوم بشدت ناعادلانه است و گرایشی آشکار به جناح قدرتمند و طبقه برتر مردان دارد. این امر، نظام پدرسالار ایل را به‌طور پوشیده به نظامهای تمامیت‌خواه در جوامع عقب‌مانده و غیردمکراتیک مانند می‌کند که مؤکد می‌سازد، توسعه‌نیافتگی دانشی و فرهنگی ایل و ناآگاهی زنان از حقوق و تکالیف خود، نه تنها مانع برابری خواهی و عدالت‌طلبی آنان می‌شود، که حتی آنها را در استمرار پدرسالاری تمام‌وکمال و تبعیض‌های مردمدارانه ایل دخیل و سهمیم ساخته است.

۲-۴ تحقیر کلامی زنان

بهمن‌بیگی در داستان آل از انواع استخفاف زنان و ستمهای ناروا بر آنان و تحقیرهای ناسزای ایشان به‌طور برجسته و بی‌ملاحظه، البته با لحنی مؤدبانه پرده برمی‌دارد. او برای رعایت ادب و به‌دلیل نگاه متفاوت و اندیشه اصالت‌بخشی، که نسبت به زنان دارد از میان‌ده‌ها مثل توهین‌آمیز و تحقیرهای کلامی رایج در سنت زبانی ایل، تنها یک مورد را به‌طور صریح و اثرگذار به‌عنوان «مشت نمونه خروار» بیان کرده است: «بارها مهمانان و

رهگذران از صفدر شمار فرزندان را پرسیده بودند. او شرمند و سر به زیر پاسخ داده بود: بیچه ندارم؛ چند کنیز دارم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۷). در جای دیگر «حدیث آرزومندی» و ترجمان دل زلیخا را این‌گونه ابراز می‌کند: «آرزو می‌کرد که او نیز به جای کنیز و زرخرید، کودکی آزاد به دنیا بیاورد؛ کودکی نر و نیرومند تا مایه فخر و مباهاش شود» (همان: ۲۹).

در این زمینه ذکر چند نکته ضروری می‌نماید:

نخست: اگرچه «کنیز» خواندن دختران، شدت اهانت‌های رایج در آثار و فرهنگ‌های دیگر، توهین‌آمیز به نظر نمی‌رسد، لفظی تحقیرکننده و آزاردهنده است که بی‌گمان احساسات لطیف زنان و روح حساس دختران را شدیداً جریحه‌دار می‌سازد و اعتمادبه‌نفس آنان را از همان آغاز زندگی قویاً تهدید می‌کند.

دوم: این صفت (کنیز) که هم از زبان پدر و هم از سوی مادر به دختران نسبت داده می‌شود، تأکیدی تلویحی است بر نهادینه شدن ضعف و زیردستی زنان در جامعه مردسالار، که نه تنها مردان بلکه زنان هم آن را پذیرفته‌اند. تکرار بی‌درپی این سخن بویژه از سوی مادر، دختران (مادران فردا) را هم بتدریج متقاعد می‌کند که فرودستی و تحقیر تحمیل شده بر زنان را به‌عنوان یک اصل باور داشته باشند و برای براندازی نظام مردسالار و احیای حقوق انسانی خویش اراده و اندیشه‌ای نداشته باشند و اقدامی نکنند. در این زمینه «روت رابیتز» می‌گوید: «فمینیسم به بیولوژی و زبان برمی‌گردد و از طبیعت به فرهنگ از بدن‌ها به رمزهای رفتاری شامل رفتار زبانی انتقال می‌یابد و پیش می‌رود» (رابیتز، ۱۳۸۹: ۲۳)؛ این سخن علاوه بر اینکه پیوند ناگسستنی زبان و تحقیر کلامی زنان را با فرهنگ مردسالار بیان می‌کند، مؤید نظر بهمن‌بیگی و منطبق با پیام آل درباره ریشه‌های مردسالاری و علل گسترش در ایل است.

سوم: نویسنده با شیوه تکرار تعمدی این موارد، هم گسترده و رایج بودن تحقیرهای کلامی زنان را در محاورات ایل نشان می‌دهد و هم، سطحی و تعارفی بودن آن را بیان می‌کند که این ویژگی (بنا به مجاز جزئی) قابل تعمیم به تمامی رفتارها و گفتارهای ضد زن در جوامع مردسالار است؛^{۱۲} بر این اساس می‌توان گفت تکرارهای یاد شده هم شدت و گستردگی سیطره مردسالاری در جوامع ایلی و عشیره‌ای و در پی آن، مظلومیت و محرومیت شدید زنان ایل اشاره دارد؛ هم به این دیدگاه نویسنده و

عقیده فمینیست‌های جهان دلالت می‌کند که همه یا اغلب نمادها و نموده‌های رفتاری و گفتاری زن‌ستیزانه و مردمحورانه از سر عادات معمول و فاقد مبنای عقلانی است و در جوامعی که این نمودها و نمادها عادی‌تر و گسترده‌تر باشند به همین نسبت سطحی‌تر و از تأمل و تعقل مبنایی دورترند.

۲-۵ ابزارانگاری زنان

شیءانگاری زنان از عواملی است که در سراسر روایت آل جریان دارد؛ اما به‌طور مشخص این موضوع در زمینه ازدواج، مؤکد و مصرح می‌شود: «[ایل] بابت بهای دختر، شیربها می‌گرفت. او را گویی می‌فروخت و گاه چنان گران می‌فروخت که دختر و همسرش را به خاک سیاه می‌نشانند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۶). نویسنده در این جملات کوتاه، نکات مهمی را یادآور می‌شود:

یکی اینکه نگاه ابزاری جامعه پدرسالار ایل به دختر (به‌عنوان کالایی قابل فروش) با چنین ازدواجی، عملاً به زندگی جدید او در خانه همسر نیز راه می‌یابد و روابط صحیح همسرانه او با شوهرش را در سایه خود فرو می‌برد؛ زیرا شوهر نیز (به‌عنوان خریدار کالا) او را نه به دید همسر، که به چشم کالایی خریداری‌شده در کنار دیگر لوازم منزل می‌بیند و او را مملوکی تحت سیطره مالکیت خود تلقی می‌کند؛ به این ترتیب شیءانگاری زنان از نسلی به نسل دیگر با شدت و حدتی بیشتر انتقال و استمرار می‌یابد.

مهمترین دلیل مخالفت فمینیست‌های تندررو (رادیکال) با تشکیل خانواده نیز استمرار رابطه مالک - مملوکی در قالب چنین روش نادرستی است که البته فرسنگها با فلسفه ازدواج راستین فاصله دارد: «خانواده صحنه‌ای نابرابر است که در آن زنان در مقام همسر و مادر به انقیاد کشیده می‌شوند و با انتقال این روند تربیتی به نسلهای بعدی، سلطه مرد و فرودستی زن تداوم می‌یابد» (آبوت و والاس، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

دوم، این عمل نه ازدواج، که «مبادله‌ای کالابه‌کالاست: زیبایی زن در برابر پول مرد» (ابویسانی و کاری، ۱۳۹۱: ۱۸)؛ از همین رو بهمن‌بیگی توصیف زیبایی دختران زلیخا را صراحتاً به «شیربهای» آنها در آینده پیوند می‌زند: «دختران زلیخا مانند خودش زیبا بودند و شیربهایی هنگفت در انتظارشان بود. چشم‌انداز آینده، روشن به نظر می‌رسید» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۷). وصف زیباییهای صوری زلیخا نیز به شباهت سرگذشت مادران با

دختران و تکرار و تداوم گفتمان دادوستد، به نام ازدواج تعریضی دارد: «پوست بدنش را که به سفیدی برف بود، خون سرختر از آتش بلوط سیراب می‌کرد. رنگ رخسارش ترکیبی از برف و خون بود و زلیخا از زیباترین زنان قبیله بود» (همان: ۲۷) بویژه که در جملات آغازین این توصیف، «خرمن گیسوانش هنوز شانه می‌شکست؛ دوچشم درشت و فتانش هنوز ضامن عشق و وفای شوهرش بود». کاربرد قید «هنوز» از گسست محقق‌الوقوع پیوند و مناسبات ناپایدار زن و شوهر با مبانی و معیارهای غیراصیل و ناستوار خبر می‌دهد؛ زیرا زیبایی زن به عنوان سرمایه و تعهد وی در این معامله به افول محتوم رو نهاده است.

در روایت آل تبلور ابرازشدگی زنان در ازدواج ایلی، از دیدگاهی دیگر نیز شایسته بررسی است. در بخشی از روایت آمده است: «پس از چهارده سال ازدواج و هفت دختر پی در پی، اکنون نوبت فرزند هشتم رسیده بود» (همان: ۲۶).

این جملات علاوه بر اینکه از دهشتناکی زادن و بزرگ کردن این تعداد فرزند در آن مدت زمان کوتاه (یعنی هریست ماه یک فرزند) آن هم در چنان زندگی دشوار و «دور از ماشین و راه ماشین، دور از طیب و دارو» (همان: ۲۵) پرده برمی‌دارد، زن (زلیخا) را موجودی مظلوم و منفعل در نقش یک ابزار تولید مثل (همچون ماشین جوجه‌کشی) نشان می‌دهد که تنها وظیفه‌اش در برابر فرزندان، زادن پی‌درپی آنهاست بدون اینکه از امکانات اولیه برای زادن و آمادگیهای لازم برای پرورش صحیح آنها برخوردار باشد. این مسئولیت سنگین و جانکاه در نوجوانی و پیش از شانزده سالگی بر دوش ناتوان او نهاده می‌شود؛ چون «زلیخا با همه این غمها و غصه‌های جانکاه هنوز زن زیبایی بود؛ سال عمرش از سی نگذشته بود» (همان: ۲۷)؛ سرنوشت دردآوری که نسلهای بعدی را هم تهدید می‌کند؛ از همین رو هرگاه زیباییهای زلیخاوار دختران (که بزرگترینشان کمتر از ۱۳ سال دارد) توجه افراد را به خود جلب می‌کند، بی‌درنگ از «شیربهای هنگفت» آنان سخن به میان می‌آید. ازدواج زود هنگام دختران، بلکه فروش آنان در سنین پایین چند مطلب زن‌ستیزانه را گوشزد می‌کند:

- ازدواج، این مهمترین اتفاق زندگی، تحت قیمومیت پدر و بنا به صلاحدید او انجام می‌پذیرد. چون خانواده، دختر کم سن و سال را قادر به تشخیص مصالح خود نمی‌داند، جلوگیری از ورود او به مدرسه و محرومیت وی از علم‌آموزی و تربیت‌یافتگی نیز مزید

بر علت می‌شود که آینده و ازدواجش، بدون شناخت و حق انتخاب همسر و کمترین آگاهی از فلسفه زندگی مشترک و عاری از علم و عشق کافی رقم بخورد.

- در این دادوستد ناآگاهانه و اغلب نادادگرانه، که ازدواجش نامیده‌اند - همچنانکه پیشتر اشاره شد - کالای زیبایی و نوجوانی و در یک کلام، تمام هستی دختران با مال (بویژه گوسفندان) طرف مقابل معاوضه می‌شود. از آنجا که در این معامله نهایت درخواستها از مرد (داماد) به «شیربهایی هنگفت» خلاصه می‌شود در مورد زنان نیز «خصوصیات زیست‌شناختی آنان [مد نظر قرار می‌گیرد] نه دستاوردهای اجتماعیشان» (آبوت، ۱۳۸۷: ۷۷). اصولاً جامعه مردسالاری، که «دختر را بر سر سفره مرد نمی‌نشانند»، مانع رفتن او به مدرسه می‌شود؛ حضورش را در اجتماعات بیرون از خانه مطلقاً ممنوع و تابو تلقی می‌کند؛ این بینش مردسالارانه در کنار مسئولیتهای بسیار سنگین و پرمشغله خانه‌داری و بچه‌زایی زنان، عملاً فرصت هرگونه تعالی اجتماعی و توسعه دستاوردهای ارزشی و اکتسابی را از زنان سلب می‌کند؛ از این رو برای زنان ایل، متاعی بهتر از زیبایی ظاهری باقی نمی‌ماند تا در معامله ازدواج، آن را ارائه کند و از آنجا که این سرمایه بر خلاف کالای مردانه (مال و گوسفند) با گذر زمان رو به کاستی و نیستی می‌نهد، کم بودن سن دختران، قدرت چانه‌زنی قییم او را هنگام عقد قرارداد ازدواج افزایش می‌دهد و پس از ازدواج نیز (بسته به اینکه چقدر زودتر و جوانتر شانس ازدواج برای دختران فراهم شده است) امتیاز و امید آنان به ماندگاری متاع جوانی خود (به‌عنوان اهرم حفظ و استمرار وفاداری مرد) افزایش می‌یابد.

- مصیبت عظمی برای دختران در این جامعه مردسالار، زمانی رخ می‌نماید که به هر دلیلی از جمله از دست رفتن جوانی و زیبایی، فرصتهای ازدواج فوت شود و در اصطلاح ایل «بر سر اجاق پدر بمانند». به گفته «دوبوار» «برای دختران، ازدواج وسیله‌ای است که بتوانند جزء اجتماع شوند و اگر آنها «روی دست بمانند» از نظر اجتماعی تحقیر شده‌اند» (دوبوار، ۱۳۸۰: ۲۳۲). در سخن دوبوار «روی دست [خانواده] ماندن» همان «بر سر اجاق ماندن» است که با به‌شمار نیامدن و عضو اجتماع نبودن برابر دانسته شده است. به‌شمار نیامردن و هیچ‌نگاری زنان، بُعد رادیکال مردسالاری است که در بخش پایانی، تحت عنوان «هیچ و همه» بدان پرداخته خواهد شد.

۴. جنبه‌های خاص زن‌محوری در آل

در بخش پیشین عواملی از نقد فمینیستی در آل بررسی شد که در اغلب داستان‌هایی که با رویکرد زن‌محورانه، آفریده شده است (فارغ از هر گونه گرایشی) به چشم می‌خورد. در این بخش به مواردی از بهره‌های فمینیستی پرداخته می‌شود که به داستان آل اختصاص دارد یا در کمتر اثر داستانی می‌توان چنین ویژگی‌هایی را پیدا کرد. این وجوه تمایز، تقریباً در تمام ابعاد فنی و محتوایی داستان قابل مشاهده است که به مواردی از آنها اشاره می‌شود.

۴-۱ خالق این اثر فمینیستی از معدوم‌مرد/ن نویسنده و مخالف با مردسالاری است که با نگاهی فراجنسیتی توانسته است محدودیتها و محرومیت‌های زنان را در جامعه مردسالار ایل بخوبی دریابد و با دقت و ژرفنگری مجسم سازد و بدین ترتیب نظر اندیشمندانی چون «شوالتر» و «سلدون» و «رامان» را نقض کند مبنی بر اینکه «چون زنان به تجارب خاص، زندگی زنانه را تجربه می‌کنند، پس فقط آنها هستند که می‌توانند از زندگی زنانه صحبت کنند» (سلدون و همکاران، ۱۳۸۴: ۲۶۴) بنابراین بهمن‌بیگی و آتش از این دیدگاه، در میان داستانها و داستان‌نویسان مشابه متمایز، و در میان آثار و نویسندگان ایل، بی‌مانند است.

۴-۲ به دلیل زادن و بالیدن بهمن‌بیگی در ایل و اشراف کامل او بر عادات و سنت‌های ایلی، انتخاب زاویه دید دانای کل^{۱۳}، که در آن «نویسنده، عقل کل داستان است» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۳۹۶)، انتخابی بجا و از امتیازات آل به لحاظ فن داستان‌نویسی است؛ این امتیاز در کنار امتیاز «واقعی بودن» داستان، که به تعبیر «چخوف» «انعکاسی از واقعیت‌های زندگی اجتماعی مردمی است که هنرمند در میان آنها زندگی می‌کند» (همان: ۲۶۳)، حقیقت‌مانندی و باورپذیری روایت و موضوع محوری آن، یعنی وضعیت اسفبار زنان در جامعه مردسالار ایل را به اوج می‌رساند و فاصله میان دنیای روایت و جهان واقعیت را از بین می‌برد.

شخصیت اصلی روایت، زنی با نام «زلیخا» است. همه پیرفتهای داستان بر مدار سرگذشت سراسر تلخ و ناگوار او پیش می‌رود. از جهتی روایت آل، آرمانشهری است که به جای مردان، زنان (زلیخا) در کانون توجه‌اند. مردان هرچند هم در جهان مردسالار (زبده) باشند بنا به نسبتی که با زنان دارند، شناخته می‌شوند: «همسرش مرد زبده‌ای



بود» (همان: ۲۷) و در عین حال پلید شهری^{۱۴} است که در آن زلیخا، زنان جامعه‌ای شدیداً پدرسالار و مردمحور را (در عالم واقع) نمایندگی می‌کند که از هر حیث در بدترین شرایط مظلومیت و محرومیت به سر می‌برند. جمع نقیضین این دو جهان متناقض (جهان روایت و واقعیت)، شیوه موفق نویسنده برای نمایاندن پایگاه منبع مادران و جایگاه رفیع زنان از پس خروارها گل‌ولای سنت مردمحوری برآمده از غفلت و خرافه و ناآگاهی رایج در جامعه ایلی است.

۴-۳ از دیگر نکات قابل توجه در روایت آل، نامگذاری هدفمند شخصیت‌هاست که همسو با حرکت اصلی روایت و در خدمت پیام زن‌محورانه آن است: نخستین نامی که در صدر داستان جلب توجه می‌کند، «صفدر» همسر زلیخاست. گزینش نام صفدر - که ناظر بر صف‌شکنی و سلحشوری مردان و صفتی مردانه است - برای شخصیت مرد داستان در برابر نام زلیخا با برتری جسمانی مردان در برابر ظرافت زنان به‌عنوان عامل زیست‌شناختی ترویج و توسعه مردسالاری در سبک زندگی ایلی مناسب دارد؛ هم‌چنانکه نویسنده در پرداخت شخصیت صفدر بر همین نکته متمرکز می‌شود: «او با تبر تیز و بازوان توانایش، درختان تنومند گوشه‌ای از جنگل را به زمین افکنده بود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۷).

در مقابل نام صفدر، نام «زلیخا» برای شخصیت زن داستان برگزیده شده که یادآور زلیخای مشهور، اسطوره رنج و عشق و ریاضت، و جامع توانمندیها و ظرافت‌های زنانه است و در فرهنگ ایل، نماد سوته‌دلی و رنج‌دیدگی است. انتخاب این نام برای شخصیت اصلی داستان در نمایاندن درد و رنج و مشقات و مشکلات زنان ایل نقش بسزایی دارد.

نویسنده در شرح نامگذاری دختران ایل تصریح می‌کند که انگیزه مردسالاری حتی در نامگذاری‌های ایل تأثیری تعیین‌کننده دارد: «اسامی دختران دیگر همه اضطرابی و اجباری و همه به امید جلوگیری از تولد مولود دختر انتخاب شده بود: دختربس، قزبس، ماه‌بس و...» (همان: ۲۶).

این توضیحات در واقع اقرار ضمنی نویسنده بر این است که: هم‌چنانکه نامگذاری دختران ایل تحت تأثیر مستقیم مردسالاری صورت می‌گیرد، نامهای شخصیت‌های روایت نیز هدفمند و در مخالف با سنت مردمحوری و در راستای رسالت زن‌مدارانه

روایت برگزیده شده است. هم‌چنین انگشت انتقاد او بر این نکته است که پیامدهای آزاردهنده این قبیل نامگذاریها - به‌عنوان نخستین واکنش زن‌ستیزانه ایل نسبت به مولود دختر- تنها به همان لحظه نام نهادن اولیه موقوف و محدود نمی‌شود، بلکه برچسبی همیشگی بر پیشانی زنان و دختران ایل است که تا پایان عمر در لحظه لحظه زندگی آنان و با هر بار نام بردن از ایشان، احساس تلخ زیادی و سربار بودن را به آنها تلقین می‌کند. حاصل این آزار اسمی چیزی جز سرکوب همه امیال و عواطف و اعتمادبه‌نفس زنان و نهایتاً، تن دادن و باور داشتن به ناچیزی و فرودستی خویش و تسلیم در برابر فرهنگ مردسالاری نخواهد بود.

۴-۴ آل روایتی فمینیستی است که در آن نویسنده کوشش می‌کند مصائب جانسوز و مشقات روح‌گداز زنان را در جامعه پدرسالار ایل بازگو کند و با پرده برداشتن از عادات ناپسند مردمحوری، مخاطب را در برابر درد و رنج زنان که جنبه عادی و عرفی پیدا کرده است به حساسیت و حرکت وا دارد. او به این منظور، اغلب بینش منتقدانه‌اش علیه نظام مردسالاری را به‌وضوح بیان می‌کند؛ مانند:

ایل با آن همه مادران رشید، دختر را حقیر می‌شمرد. ایل با آن همه زن سرافراز، چنان زنانی که هنگام شکست مردان خود از بیم اسارت به دست دشمنان گیسو به هم می‌بافتند و از قلعه‌های مرتفع خود را به زمین می‌انداختند، دختر را، خواهر را و مادر را کوچک و ناچیز می‌انگاشت (همان: ۲۶).

در این مثال علاوه بر بعد معنایی مبنی بر بزرگ شمردن و تمجید از زنان، بافت دستور زبانی جملات نیز مؤید نگاه انتقادی نویسنده نسبت به خوار شمردن زنان و دختران ایل است، این معنا در گزینش و کاربرد افعالی نظیر «می‌شمرد و می‌انگاشت»، که طنزی از مفاهیم غیرقطعی بر مبنای انگاره و برداشت‌های سطحی و عاری از بنیاد خردورزانه را تداعی می‌کند، تبلور یافته است.

هم‌چنین است فعل «می‌پنداشتند» در جمله «اجاق پدران دختردار را کور و خاموش می‌پنداشتند» (همان: ۲۶)؛ به عبارت دیگر، کاربرد این افعال، تأکیدی طعنه‌آمیز است بر آنچه نویسنده آنها را تصوراتی واهی و بی‌اساس می‌داند. او رفتار ناشایست ایل با زلیخای دخترزا را بر مبنای برداشت‌های نابخردانه جنسیتی با این طنز تلخ و روشنگرانه

محکوم می‌کند: «زلیخا بی‌آنکه گناهی کرده باشد؛ گناهکار بود؛ بی‌آنکه محاکمه‌ای صورت گیرد، محکوم بود...» (همان: ۲۸).

دم زدن از حقوق زن و تبیین جایگاه واقعی او در مردسالاری نهادینه شده و رسوب کرده در اذهان ایل به قدری ساختارشکنانه است که نویسنده صریح‌القلمی چون بهمن بیگی نیز گاه ناچار می‌شود، بخشی از اندیشه‌های روشنگرانه زن‌محورش را در لفافه کنایه و ایهام به مخاطب انتقال دهد؛ از این رو در کنار عبارتهای فمینیستی صریح، متن‌ها و عبارتهای کنایه‌آمیزی هم در آل وجود دارد که با تکیه بر قراین، قابل تأویل به مفاهیم زن‌محورانه است؛ برای مثال واژه «آل»، که نویسنده برای نام داستان خود برگزیده است از جهات مختلف اهمیت دارد. این موجود، که به لحاظ عناصر داستانی ضد قهرمان و نقطه مقابل شخصیت اصلی داستان، یعنی «زلیخا»ست و سرانجام زلیخا را به کام مرگ فرو می‌برد، اولین بار با صدای پیرزن، قابله مجرب ایل، وارد صحنه روایت می‌شود:

زلیخا با دشمنی نامرئی گلاویز بود. پیرزن خطر را دریافت و با صدایی که در گلویش شکست، گفت: «آل! ایل... گرفتار شیاطین و اجنه بود. در میان اجنه، کینه-توزتر از همه جن آل بود. آل پیوسته در هوای ایل می‌چرخید مردم ایل با این دشمن خونین آشنایی دیرین داشتند. بسیاری از خانه‌ها را بی‌سروسامان ساخته بود. بسیاری از مادران را به خاک سیاه سپرده بود (همان: ۳۱).

در این متن، دشمن زلیخا ظاهراً جن جگرخوار آل معرفی شده است؛ اما با توجه به شروع اشاره‌وار این شاهد و کاربرد صفت «نامرئی» برای دشمن و دیگر قراین لفظی و محتوایی روایت، دشمن واقعی زنان، فرهنگواره مردسالار و زن‌ستیز است که در پوشش این لفظ و در لایه‌های زیرین آن قرار می‌گیرد. نفوذ این فرهنگواره در باورهای ایل و رسوب آن در ذهن مردان و زنان باعث می‌شود هیچ‌گاه از ایل جدا نباشد و آسیب‌های جبران‌ناپذیرش پیوسته متوجه مادران و کودکان و خانواده‌ها گردد: اصلاً زلیخا، «از جن آل که با جگر زن زائو تغذیه می‌کرد، نمی‌ترسید» (همان: ۲۵)؛ بنابراین آلی که در شبهای ظلمانی جهل و خرافه‌گریبان او را فشرده و به اغمایش برده، آل مردسالاری است که مبارزه با او دشوار و چیره شدن بر او ناممکن می‌نماید. آن آل را براحتی و با اندکی «آهن و رنگ سیاه و شبیه اسب» (همان: ۳۱) می‌توان مغلوب کرد؛ اما در مصاف با این آل باید قربانی شدن زنان را به‌نظاره نشست؛ مگر اینکه زنان و دختران از پرده تعصب

کور و پستوی سیه چادر خرافه و بیسوادی به درآیند؛ هم‌چنانکه بهمن‌بیگی از این رهیافت این‌گونه سخن می‌گوید: «در طول چند سال نزدیک به یکصد و پنجاه قابله ایلی تربیت کرد [یم]؛ قابله‌هایی که جن وحشتناک آل را به وحشت انداختند» (بهمن-بیگی، ۱۳۷۹: ۸۱)؛ این سخن او (و سخنان مشابه دیگرش) سندی آشکار بر کاربرد کنایی «آل» در این روایت است.

گفتنی است، ظهور آل در صحنه روایت با سخن و کنش پیرزن، می‌تواند تعریضی بر سهم دیرین زنان در ترویج مردسالاری و تسلیم آنان در برابر مصیبت‌های آنان باشد. در شب زایمان زلیخا (اوج داستان)، پیرزن قابله مجهز به انواع داروهای مؤثر و ابزار کارآمد و تجهیزات لازم برای موارد اضطراری و پیش‌بینی‌های دوراندیشانه، وارد صحنه، و با دستیاری زنان دیگر به‌طور واقعی و عملیاتی دست به‌کار می‌شود تا زلیخا را در این چالش بزرگ یاری کند؛ اما تلاشهای مؤثر زنان و تجربه و ابزار و امکانات و داروهای مفید پیرزن، که بارها از چنین آزمونی سر بلند بیرون آمده است در برابر رفتار و امکانات ناکارآمد مردانه از قبیل شمشیر زنگ‌زده و نوک برگشته، تیراندازیهای هوایی و قشقرق توخالی میرشکار ترک‌زبان، ناچیز نشان داده می‌شود. این بخش از روایت ضمن اینکه غالب بودن مردسالاری را در ذهن و فکر اهل ایل نشان می‌دهد، مقایسه‌ای است که در مفهوم درونی خود نظر مخالف و متفاوت نویسنده را مبنی بر کارآمدی و ارزشمندی واقعی زنان در برابر اندیشه واهی مردسالاری بازنمایی می‌کند.

نویسنده تلاش می‌کند در همین بیانات پوشیده و ساختارشکنی نرم به برخی از علل و عوامل مردسالاری و تضعیف و تحقیر زنان هم اشاره کند؛ مثلاً در بند آغازین داستان کوه‌نشینی و دوری ایل از امکانات اولیه را بیان می‌کند که خود می‌تواند اشاره‌ای باشد به یکی از عوامل یاد شده مبنی بر نیاز مبرم ایل به نیروی جسمانی مردان و پسران بنا به اقتضای کوه‌نشینی که همچون اعراب جاهلی مرد و قوای جسمانی او را در برابر ظرافتهای زنانه برتری و بعضاً قداست می‌بخشد؛

اما عامل مهمتر، دوری از امکانات بویژه «طیب و دارو» است که هم طیب و داروی جسمانی است و هم دارو و تغذیه روحی و معنوی؛ یعنی تعلیم و تربیت است. این عامل در متن روایت با تکرار و تلویح و تمثیل‌های مختلف از دخیل بستن و دعا

گرفتن و نذر و نیاز زلیخا گرفته (همان: ۲۹) تا فال‌زدن صفدر با ریگ و سنگریزه (همان: ۳۳) مؤکد شده است.

توسل مردان و زنان ایل به «لنگه‌ملکی آویخته از طناب و جوالدوزهایی که بر زلف زلیخا و اضلاع چادر می‌زدند و هیاهوی بی‌محتوای میرشکار و...» (همان: ۳۲) برای نجات زلیخا از چنگ شیاطین و اجنه و... همگی بیانگر خرافه و باورهای بیهوده در ایل است که اوج آن در باورمندی به آل و راه‌های غلبه بر آن تبلور می‌یابد. خرافات نشان جهل است و جهالت و بیسوادی، منشأ همه دردهای فرهنگی و اجتماعی: «دردها از روشنایی می‌گریزند. دردها با شب تاریک انس و الفت دیرینه دارند» (همان: ۲۹)؛ از این رو بهمن‌بیگی در طول این روایت کوتاه دو بار از مدرسه تازه باز شده عشایری نام می‌برد تا بر اهمیت آموزش در زدودن تاریکی جهل و مداوای دردهای فرهنگی از جمله مردسالاری و زن‌ستیزی تأکید کرده باشد.

بنابراین بر خلاف جریانهای غالب فمینیستی، که تمام مصائب و مشکلات زنان را به مردان نسبت می‌دهند برای مثال «از نظر وولف، مردان معنای هر چیزی را به آن می‌بخشند و زن بودن را تعریف می‌کنند و تمامی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، ادبی و فلسفی را به کنترل و نظارت خود درمی‌آورند» (عزیززاده، ۱۳۸۷: ۵۳). بهمن‌بیگی به جای انتقادات احساسی از مردان و متهم کردن مستقیم آنان با ژرف نگری سبک زندگی ایلی و اقتضائات و پیامدهای آن از جمله نبود آگاهی و خرافه پرستی را علت‌العلل رونق مردسالاری و مسبب اصلی مصائب زنان، برجسته می‌سازد؛ به عبارتی، طبیعت، یعنی بوم‌زیست ایلی و سازگاری آن با آناتومی مردانه را مروج فرهنگ مردسالاری ایل می‌داند به طوری که خود زنان را نیز به پذیرش و تسلیم وامی‌دارد تا در کنار عامل جهل و خرافه برآمده از این شرایط در تعمیق و گسترش نظام مردسالار نقش ایفا کنند. بدیهی است این وضعیت ناگوار راه نجاتی جز ترویج سوادآموزی و دانش‌اندوزی ندارد؛ این امر، یعنی تأکید بر آموزش، آل و نظر نویسنده‌اش را به فمینیسم غربی نزدیکتر از نوع شرقی و مارکسیستی آن می‌کند (ر.ش: تانگ، ۱۳۸۷: ۶۳).

۴-۵ اندیشه‌ها و آثار فمینیستی به اعتبار شدت و ضعف آنها در گرایش به زن محوری و مخالفت با مردمداری از مرتبه‌ای آغاز می‌شود که در پی کاهش وابستگی زن به مرد و ایجاد استقلال نسبی زنان از طریق پرده برداشتن از محرومیتها و محدودیت‌های

آنان در نظام مردسالار است؛ سپس گسترش یافته به سمت جریانهای تندتری می‌گراید که به چیزی کمتر از برابری مطلق زن و مرد بسنده نکرده، معتقدند: «همسانی میان دو جنس، تنها راه آزادی جنس دوم است» (مک‌آفی، ۱۳۸۴: ۱۵۱) و سرانجام، تندترین سطح این تفکر، موضعی تهاجمی به مرد و مردسالاری دارد؛ زن را جنس برتر می‌شمارد و می‌خواهد زن‌سالاری را جایگزین مردسالاری کند.

تمامی این مراتب و مراحل حدواسط آنها در پیرفتهای آل از بر صدر نشانیدن نام «صفدر»، شخصیت مرد داستان، گرفته تا قرارداد «زلیخا» در مرکز ثقل روایت، بازتابی آشکار دارد. در یک برآورد کلی، معدل حرکت روایت از سرآغاز به سوی پایان‌بند، تند شدن تدریجی آهنگ زن‌محوری را نشان می‌دهد: بهمین‌بیگی ابتدا از مردسالاری افراطی ایل مبنی بر «هیچ‌انگاری» زنان و دختران و «همه‌چیز بودگی» مردان و پسران پرده برمی‌دارد؛ مانند «ایل پسر می‌خواست». در ایل تنها پسر بود که می‌توانست اجاق خانه را روشن کند» (بهمین‌بیگی، ۱۳۶۹: ۲۶). «در این اجتماع کوچک لرزبان کوهستانی از اطلاق کلمه بچه به دختران خودداری می‌شد. فقط پسرها بچه‌های خانواده بودند» (همان: ۲۷).

زنایی که مانند «درخت و چشمه» ابزار زایش و تکثیر به‌شمار می‌آیند، ارزش زیبایی آنان صرفاً با مولود پسر سنجیده می‌شود، نه دختران زیبا سالم: «چهارده سال از ازدواجش می‌گذشت و در کنار هفت [عدد کمال] دختر قدونیم‌قد، حتی یک پسر نداشت؛ درختی بود بی‌ثمر و چشمه‌ای بود خشک و بی‌آب!» (همان: ۲۸) تا اینکه او، روایت را با یک جمله تراژیک و اثرگذار پایان می‌بخشد که طی آن جایگاه مرسوم «هیچ‌وهمه» را واژگون می‌سازد و بدین ترتیب بابی تازه و فصل چهارمی را بر مراتب زن‌محوری‌های موجود می‌افزاید که با شدت و حدتی بیشتر از مراتب یاد شده به بنیاد مردسالاری حمله می‌کند. در این فصل از بینش زن‌محورانه، که می‌توان آن را «هیچ و همه» نام نهاد، زنان از چنان عظمت همه‌جانبه و وسعت وجودی برخوردار می‌شوند که دیگر جایی برای ابراز وجود مردان باقی نمی‌ماند؛ به عبارتی، مردان نه جنس دوم، که «هیچی» می‌شوند در برابر «همه بودن» و فراگیر شدن جایگاه زنان. عبارت مختصر و مؤثر زیر برای نشان دادن وارونگی ارزشها در نظام مردسالار و بیان باور نویسنده در این زمینه، در پایان‌بند روایت خوش‌نشسته است:

«کودک در پی پستان بود؛ چنگ انداخت و دهان گشود؛ ولی از شیر و جوی شیر خبری نبود. آن چشمه شیرین و حیاتبخش، خشک و خاموش شده بود» (همان: ۳۴). جمله اخیر، وجود مادران و زنان را سرچشمه هستی و حیات دیگر زنان و مردان، یادآوری می‌کند و با تأکید بر اینکه بدون جانفشانی مادران، هیچ مردی قدم به عرصه هستی نخواهد گذاشت، نشان می‌دهد که «هیچ و همه» از دیدگاه نویسنده با آنچه در جامعه مردسالار ایل «همه و هیچ» تلقی می‌شود، کاملاً برعکس و متعارض است. بنابه تعریف برخی منتقدان، فمینیسم رادیکال به آن دسته از آثار و اشخاصی گفته می‌شود که: «توجه عمومی را به شیوه‌های کنترل مردان بر بدن زنان جلب کرده‌اند و به مسائلی چون بارداری و زایمان و... و خشونت علیه زنان توجه نشان داده‌اند» (تانگ، ۱۳۸۷: ۱۲۰). داستان آل طبق این نظر به لحاظ انتخاب سوژه (زایمان هشتم زلیخا) در شمار آثار رادیکال است که با موضوعاتی همچون زایمانهای مکرر زلیخا (هشت زایمان طی چهارده سال) و شرمساری از دخترزایی و دلهره وحشتناک از پسر نبودن مولود هشتم، بر شدت و حدت رادیکالی آن افزوده می‌شود؛ اما مهمترین وجه تمایز این روایت با آثار رادیکال جهان، همان است که با واژگون ساختن ساختار اجتماعی ایل مبنی بر «هیچی زنان» در برابر «همه‌چیز بودگی مردان» پایان می‌یابد تا شاید در جهت تحقق آرمانهای زن‌مدارانه، تأثیری ماندگار و قدرتمند بر مخاطبان داشته‌باشد.

نتیجه

«آل» را باید یکی از فمینیستی‌ترین داستانهای معاصر به‌شمار آورد؛ زیرا هم سوژه و موضوع اصلی آن کاملاً فمینیستی است و هم عناصر داستان‌ساز و متن‌ساز آن. گذشته از پرداخت و نامگذاری شخصیت‌ها به‌عنوان مهمترین عنصر داستانی، عناصر دیگری از جمله فضا‌سازی روایت هم صرفاً و آشکارا با انگیزه زن‌محورانه سامان یافته است؛ برای مثال در حواشی موضوع‌محوری روایت (زایمان هشتم زلیخا) مباحثی همچون کوه‌نشینی و نبود امکانات اولیه زندگی، دوری از طیب و دارو، توسل به خرافه و... مطرح می‌شود که همگی تعریضی به بیسواد و ناآگاهی جامعه ایل به‌عنوان عامل اساسی فرودستی زنان و ریشه تمام بدبختی‌ها و گرفتاریهای آنان است. عناصر زبانی و متن‌ساز روایت از سطح واژگان (از جمله کاربرد افعالی از ریشه «پنداشتن و انگاشتن» به‌منظور غیرعقلانی و نامعتبر شمردن افکار و عقاید زن‌ستیزانه ایل

یا استفاده از صفت شمارشی «هفت» برای انتساب صفت «کمال» به دختران در برابر «ناقص» و ناچیز شمردن آنها) گرفته تا جمله‌بندیهای کوتاه و بلند، بیشتر و بلکه همگی با دقت و هدفمند، گاه به‌تلویح و گاه به تصریح، همسو با پیام محوری زن‌مدارانه داستان به‌کار رفته است.

داستان کوتاه آل، عصیان نویسنده علیه جامعه مردسالار و زن‌ستیز و پندار و کردارهای ناسزا نسبت به زنان و اعلان جنگی روشنگرانه علیه اجنه و اهریمن جهل و خرافه و باورهای واهی با محوریت زدودن تیرگی تبعیض جنسیتی و سیاهی مظلومیت زنان (به‌عنوان یکی از ناگوارترین پیامدهای جهل و خرافه) از پیشانی جوامع مردسالار است؛ همان فکر روشنگر و رهایی‌بخشی که بهمن‌بیگی پیشتر در قالب آموزش مستقیم الفبا و گسترش سوادآموزی بر تحقق آن تأکید می‌ورزید.

آل از چند جهت دیگر نیز سرآمد آثار فمینیستی ایل است:

- نخستین و یگانه اثر داستانی ایلی است که تابوشکنانه از خطوط سرخ مردسالاری عبور کرده و زنی را کانون دنیای روایت قرده است که دیگر عناصر و حوادث روایت در مدار محوریت او هویت و موجودیت می‌یابد.

خالق این اثر زن‌مدارانه، مرد است؛ اما چون زاده و بالیده ایل است، درد و داغ و اندوه و احساس زنان ایل در اثر تحقیر و تبعیض و ستم را، اگر نه بهتر از خود زنان، بی‌تردید بخوبی گویاترین و نویساترین آنها مجسم و ملموس کرده است. او تراژدی وضعیت زنان و دختران ایل را با طنزی تلخ و انتقادی و لحنی پراحساس و تحریک‌کننده، توصیف و تشریح می‌کند و نقاب از چهره مظلومیت زنان که در پرده عادت و غفلت مانده است، برمی‌دارد.

- علاوه بر انطباق روایت با اصول کلی زن‌محوری و بازتاب گزاره‌های فراگیر فمینیسم در آن، نظیر مردسالاری، تبعیض جنسیتی، ابزارانگاری و تحقیر کلامی و فرودستی زنان، این روایت دارای جنبه‌های ویژه‌ای از زن‌محوری است که مهمترین آنها اشاره متن به سرسختانه‌ترین موضع زن‌مدارانه نویسنده در برابر یکی از سرسختانه‌ترین سنتهای مردمدارانه است؛ یعنی، «هیچ و همه» در برابر «همه و هیچ».

پی‌نوشتها

۱. آل: «Eclampsia نام عامیانه هیستری پس از زایمان است» (آرانپور: ۱۳۸۷: ۲۷).

از سخنان معروف و ماندگار بهمن بیگی است که می‌گوید: «کلید مشکلات ما در لابه‌لای الفباست و من اینک شما را به یک قیام مقدس دعوت می‌کنم» ر.ش: (WWW.Bahmanbeigi.ir).
 ۲. این آمار به منظور رعایت دقت و امانت با مراجعه نگارنده به بایگانی اسناد آموزش عشایر و شمارش نامها از روی پرونده‌های موجود ارائه شده است.
 ۳. منتقدان، این گرایشها را به ترتیب «نقد زنان» و «نقد جلوه‌های زنان» نامیده‌اند (ر.ش. پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۱-۴) که معادل دو جریان اصلی نقد فمینیستی، موسوم به «نقد فرانسوی» و «نقد انگلیسی-آمریکایی» است (ر.ش. برسلز، ۱۳۸۹: ۲۰۴ و مکاریک، ۱۳۹۰: ۳۸۹).

4. Patriarchy
5. Subaltern
6. Perturbation
7. Sex discrimination
8. Insulting
9. Objectification
10. Virginia woolf

۱۱. این تکالیف نهادینه شده زنان در فرهنگ زبانی مناطق مختلف نیز مورد تأکید است: «آب آوردن، هیزم جمع کردن و خوش‌وبش کردن، کار زنان است» (رضایی، ۱۳۹۴: ۳۴).
 ۱۲. این نگاه مفهومی به مثلها، نظر نگارنده را با یافته‌های زهره عزتی مبنی بر نادر بودن مثلهای ترکی ضدزن، متفاوت می‌سازد (ر.ش: عزتی، ۱۳۹۷: ۹۳).

13. Omniscient
14. Dystopia

منابع

- آبوت، پاما و والاس، کلر؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی، ۱۳۸۷.
- آریانپور، منوچهر؛ *فرهنگ یک جلدی پیشرو*؛ تهران: جهان رایانه، ۱۳۸۷.
- ابویسانی، حسین و فاطمه کاری؛ «تحلیل رمان زینب براساس نقد فمینیستی»؛ *پژوهشنامه نقد ادب عربی*، ۴، (۱۳۹۱)، ص ۲۶-۶.
- باقری، نرگس؛ «کاربرد نقد زن‌محور در پژوهش‌های ادبی»، *پژوهش‌های ادبی*، ۱۲، ۴۸، (۱۳۹۴)، ص ۳۴-۹.
- برسلز، چارلز؛ *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*؛ ترجمه مصطفی عابدینی فرد؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۸۹.
- بهمن بیگی، محمد؛ *بخارای من ایل من*؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۹.
- _____، _____ *به اجاقت قسم*؛ شیراز: نوید، ۱۳۷۹.
- بیسلی، کریس؛ *چیستی فمینیسم*؛ ترجمه محمدرضا زمردی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۵.

- پاینده، حسین؛ *گفتمان نقد*؛ تهران: روزنگار، ۱۳۸۲.
- تانگ، رزمی؛ *درآمدی جامع نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی، ۱۳۸۷.
- تاینسن، لیس؛ *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*؛ ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی، تهران: نگاه امروز، ۱۳۸۷.
- داد، سیما؛ *فرهنگ اصطلاحات ادبی*؛ تهران: مروارید، ۱۳۸۵.
- دویوار، سیمون؛ *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی؛ تهران: توس، ۱۳۸۰.
- رابینز، روت؛ *فمینیسم‌های ادبی*؛ ترجمه احمد ابومحیوب، تهران: افراز، ۱۳۸۹.
- رضایی، حمید و ابراهیم طاهری عبده‌وند؛ «جایگاه زن و خانواده در ضرب‌المثل‌های بختیاری»؛ *فرهنگ و ادبیات عامه*، ۳، ۶، (۱۳۹۴)، ص ۴۲-۲۱.
- روباتام، شیللا؛ *زنان در تکاپو*؛ ترجمه حشمت‌الله صباغی، تهران: شیرازه، ۱۳۸۷.
- سلدون، رامان و ویدوسون، پیتر؛ *راهنمای نظریه ادبی معاصر*؛ ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- عزتی، زهره و همکاران؛ «تحلیل گفتمان جایگاه زن در ضرب‌المثل‌های ترکی»؛ *فرهنگ و ادب عامه*، ۶، ۱۹، (۱۳۹۷)، ص ۷۱-۹۵.
- عزیززاده، گیتی؛ *زن و هویت‌یابی در ایران امروز*؛ تهران: روشنگران، ۱۳۸۷.
- قاسم‌زاده، علی و فاطمه اکبری؛ «مؤلفه‌های نوشتار زنانه در رمان سرخی تواز من»؛ *زبان و ادبیات فارسی*، ۲۴، ۸۰، (۱۳۹۵)، ص ۲۰۵-۱۸۱.
- گرو، بنوات؛ *زنان از دید مردان*؛ ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: جامی، ۱۳۷۸.
- مک‌آفی، نوئل؛ *جولیا کریستوا*؛ ترجمه مهرداد پارسا، تهران: مرکز، ۱۳۸۴.
- مکاریک، ایرناریما؛ *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*؛ ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، ۱۳۹۰.
- میرصادقی، جمال؛ *عناصر داستان*؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- M.H.Abrams (1999): A Glossary of Literary Terms, Heinle Publication, 7th ed, p89

